

هفته نامه اخلاقی خلق کریم
حوزه علمیه آیت الله حق شناس رحمته الله علیه
(فیلسوف الدوله - امین الدوله)
حوزه علمیه مجازی اخلاق

حوزه علمیه آیت الله حق شناس
امین الدوله - فیلسوف الدوله

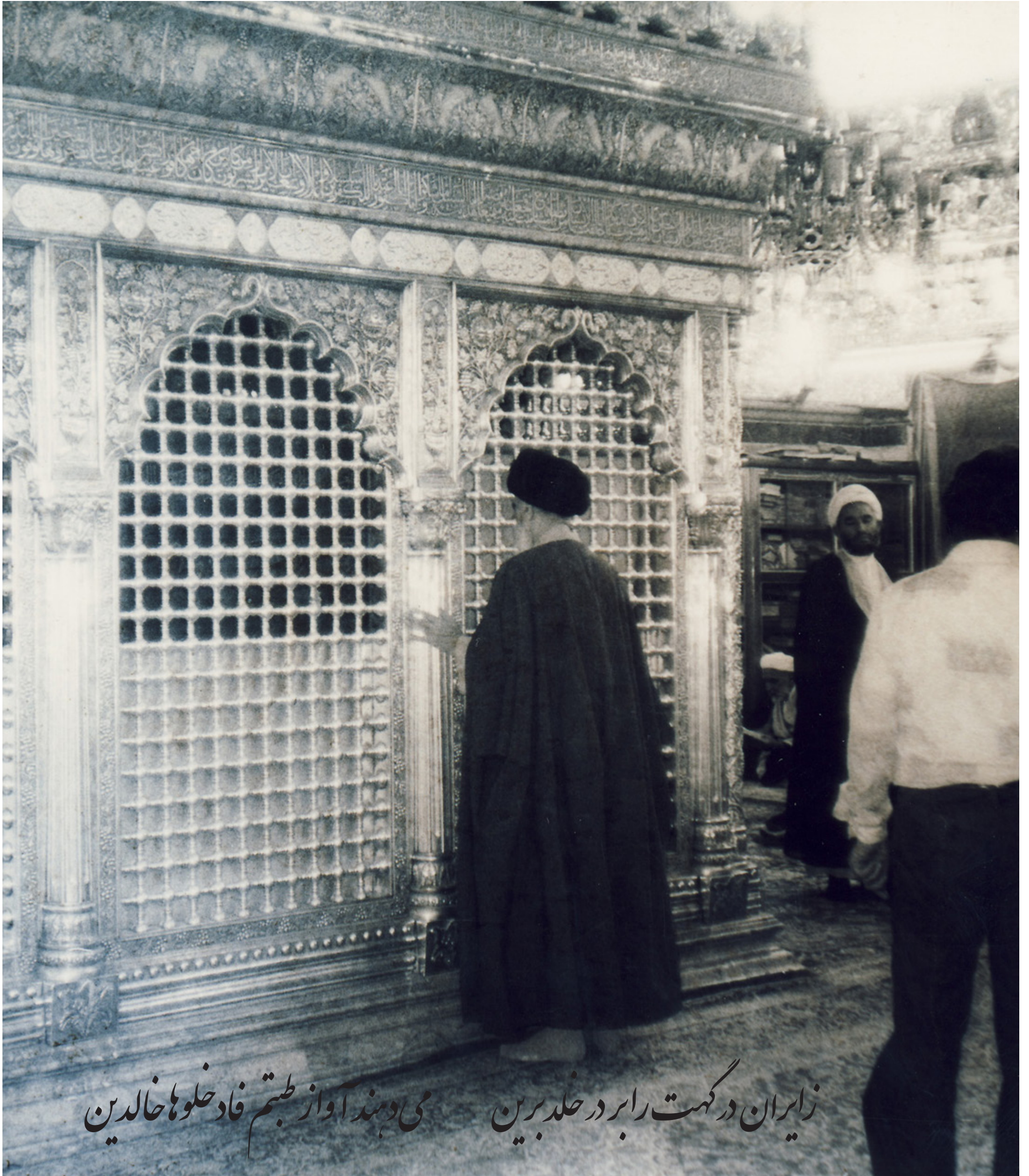
خلق کریم

تلخیص حدیث ۱۲ الی ۱۷ شرح
چهل حدیث امام خمینی رحمته الله علیه

امام خمینی رحمته الله علیه : در راس همه امور تهذیب نفس است.

حوزه علمیه مجازی اخلاق
آیت الله حق شناس رحمته الله علیه

سال اول / شماره دوازدهم
هفته سوم رجب ۱۴۴۳
هفته چهارم بهمن ۱۴۰۰



زایران در گهت رابر در خلد برین می دهند آواز طہتم فاد خلوہ خال دین



حدیث دوازدهم کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «نَبَهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبُكَ؛ وَ جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبُكَ؛ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ».

حضرت صادق (ع) فرمود: بود امیرالمؤمنین (ع) که می فرمود:

«آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن؛ و دور کن از شب، پهلوی خود را؛ و پرهیز خداوند پروردگار خویش را».

کافی ج ۲ ص ۵۴

فصول:

فصل در بیان فضیلت تفکر

بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است و مقدمه لازمۀ حتمیۀ سلوک انسانیت است و در قرآن شریف و احادیث کریمه، تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده و از تارک آن، تعبیر و تکذیب شده است.

در کافی شریف سند به حضرت صادق (ع) رساند که فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ».

در حدیث دیگر یک ساعت تفکر را از عبادت یک شب بهتر دانست و در حدیث نبوی (ص) است که تفکر یک ساعت از عبادت یک سال بهتر است و در حدیث دیگر است که تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت شصت سال و در حدیث دیگر هفتادسال و از بعضی علمای فقه و حدیث، هزار سال هم حدیث شده است.

در هر صورت، از برای آن درجات و مراتبی است و از برای هر مرتبه ای نتیجه با نتایجی است که ما به ذکر بعضی از آن می پردازیم.

[تفکر در حق و برهان صدیقین]

اول تفکر در حق و اسماء و صفات و کمالات اوست و نتیجۀ آن، علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد و این افضل مراتب فکر و اعلى مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است؛ زیرا که انظار به ذات علت و تفکر در سبب مطلق، علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود و این نقشۀ تجلیات قلوب صدیقین است و از این جهت آن را برهان صدیقین گویند؛ زیرا که صدیقین از مشاهده ذات، شهود اسماء و صفات کنند و در آیینۀ اسماء، اعیان و مظاهر را شهود نمایند.

فصل در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق:

باید دانست که اینکه ما گفتیم تفکر در ذات و اسماء و صفات، ممکن است جاهل گمان کند که تفکر در ذات ممنوع است به حسب روایات و نداند که آن تفکر که ممنوع است تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن است؛ چنانچه از روایات شریفه استفاده می شود و گاهی نیز غیر اهل را منع کردند از نظر به بعضی معارف که مقدمات دقیقه داشته.

چنانچه حکما نیز در هر دو مقام موافق اند.

فصل در تفکر در مصنوع

یکی دیگر از درجات تفکر، فکرت در لطایف صنعت و اتقان آن و دقایق خلقت است؛ به قدری که در طاقت بشر است و نتیجۀ آن علم به مبداء کامل و صانع حکیم است و این عکس برهان صدیقین است؛ زیرا که مبداء برهان در آن مقام، حق تعالی عزّ اسمۀ است و از آن، علم به تجلیات و مظاهر و آیات حاصل شود و در این مقام مبداء برهان مخلوقات است و از آن ها، علم به مبداء و صانع حاصل شود و این برهان برای عامه است و آن ها را حظی از برهان صدیقین نیست و لهذا شاید بسیاری انکار نمایند که نظر در حق مبداء، علم به خود او شود و علم به مبداء موجب شود علم به مخلوق را.

بالجمله، تفکر در لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نافعۀ و از فضایل اعمال قلبیه و افضل از جمیع عبادات است؛ زیرا که نتیجۀ آن، اشرف نتایج است. گرچه جمیع عبادات نتیجۀ اصلی و سرّ واقعی آن ها حصول معارف است، ولی کشف

این سرّ و حصول این نتیجه برای ماها نشود و از برای آن اهلی است که هر عبادتی برای آن ها بذر مشاهده یا مشاهداتی است. در هر صورت، اطلاع بر لطایف صنعت و اسرار خلقت، به حقیقت تاکنون برای بشر میسر نگردیده و به طوری پایه آن دقیق و محکم است و نظام آن جمیل و از روی اسلوب کمال است که در هر موجودی، اگرچه حقیر به نظر آید، اگر بشر با کمال علمی که در قرن ها حاصل کردند دقیق شوند، به هزار یک از آن اطلاع پیدا نکنند؛ تا چه رسد به آنکه نظام کلی جملی را در تحت نظر درآورند و بخواهند با افکار جزئیۀ ناقصۀ خود، پی به لطایف و دقایق آن برند.

فصل در تفکر در احوال نفس

یکی از درجات تفکر، فکر در احوال نفس است که از آن نتایج بسیار و معارف بی شمار حاصل شود و ما اکنون نظر به دو نتیجه داریم: یکی علم به یوم معاد و دیگر علم به بعث رسل و انزال کتب، یعنی، نبوت عامه و شرایع حقۀ. یکی از حالات نفس، حال تجرد آن است که حکماء شامخین کمتر مسئله ای از مسائل حکیمه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده اند و ما اکنون در صدد اثبات تجرد آن به وجه تفصیلی نیستیم؛ از این جهت به بعضی ادله که مبادی آن کم مؤونه است، اکتفا می نماییم و به ذکر مقصد می پردازیم.

۱. [برهان بر تجرد (غیر جسمانی بودن) نفس]

پس، گوئیم که به اتفاق اطباء و علما معرفۀ الأعضاء و حکم تجربه، تمام اجزاء بدن انسان، از امّ الدِّماغ که مرکز ادراکات و محل ظهور قوای نفس است، تا آخرین اجزاء کثیفه صلبه بدن، از سن سی و پنج سالگی یا سی سالگی به بعد رو به انحطاط و نقصان گذارد و به افق ضعف و سستی نزدیک شود و ما خود نیز تجربه کردیم که ضعف و سستی در تمام قوا نمایان شود.

ولی در همین موقع، یعنی از سن سی و چهل به بعد، قوای روحانیه و ادراکات عقلیه، کامل تر است و رو به ترقی و اشتداد است.

از این نتیجه، حاصل آید که قوای ادراکیۀ عقلیه، جسمانی نیست؛ چه اگر جسمانی بودی، چون سایر قوای جسمانی رو به ضعف گذاشتی و نتوان توهّم کرد که از کثرت اعمال قوای فکریه و حصول تجربۀ قوای عقلیه قوی گردیده؛ زیرا که تمام قوای جسمانی با کثرت اعمال آن و به کار انداختن آن رو به انحلال و زوال رود؛ نه رو به قوت و کمال و این خود دلیل بر این است که قوای عقلیۀ جسم و جسمانی نیست.

۲. [اثبات معاد از طریق تجرد و جاودانگی نفس]

پس، معلوم شد که نفس با همه اجسام در خواص و آثار و افعال مضاد است؛ پس، آن مجرد است و از سنخ اجسام و جسمانیات نیست و مجردات تفاسد پیدا نمی کنند.

چنانچه در محل خود مبرهن است؛ زیرا که فساد، بی مادۀ قابلۀ نشود و مجرد مادۀ قابلۀ ندارد؛ زیرا که آن از لوازم اجسام است، پس تفاسد بر او جایز نیست.

پس، از این ها نتیجه حاصل شد که نفس به خراب بدن و مفارقت از آن فاسد و خراب نشود؛ بلکه باقی در عالم دیگری است و فنا برای آن نیست و این معاد روحانی است از برای نفوس و ارواح که قبل از قیامت برای آن ها حاصل است؛ تا آنکه اراده حق تعلق گیرد به عود آن ها به ابدان و ما اکنون در مقام اثبات مطلق معاد هستیم در مقابل منکر مطلق و از این مقدمات به وضوح پیوست.

۳. [اثبات نبوت عامه از طریق نظام احسن اتم]

باید دانست که از برای نفوس صحت و مرض و صلاح و فساد و سعادت و شقاوتی است که پی بردن به طرق آن و دقایق مصالح و مفاسد آن برای احدی جز ذات مقدس حق ممکن نیست؛ ناچار در نظام اتم که احسن نظام است و قبل از این معلوم شد که منظم آن حکیم علی الاطلاق است و واقف بر همه امور است، تعلیم طرق سعادت و شقاوت و هدایت راه صلاح و فساد و اعلام طرق علاج نفوس ممتنع است اهمال شود؛

زیرا که در اهمال آن یا نقص در علم لازم آید یا نقص در قدرت یا بخل و ظلم بی جهت؛ پس حق تعالی کسی را مبعوث خواهد کرد که طرق سعادت و شقاوت را به بشر بفهماند و مردم را به صلاح خود، آگاه نماید.

۴. [کامل بودن شریعت اسلام]

چون کلام منتهی شد بدین جا، به طریق استطراد، یک مطلبی را بیان می کنیم که آن را هم به نظر نویسندۀ از بدیهیات باید محسوب داشت.

و آن این است که پس از آنکه می دانیم با علم ضروری که شریعتی از جانب حق تعالی در بین بشر باید باشد و رجوع نماییم به شرایع معموله در بین بشر که عمدۀ آن ها سه شریعت است:

یکی شریعت یهود و دیگر شریعت نصاری و دیگر شریعت اسلام، می بینیم بالضروره که شریعت اسلام در سه مقام که اساس شرایع و مدار تشریع بر آن است که یکی راجع به عقاید حقۀ و معارف الهیه و توصیف و تنزیه حق و معاد و کیفیت آن و علم به ملائکه و توصیف و تنزیه انبیاء (ع) که عمدۀ واصل شرایع است و دیگر راجع به خصال حمیده و اصلاح نفس و اخلاق فاضله و سوم راجع به اعمال قالبیه فردیه و اجتماعیه سیاسی و مدنیۀ و غیر آن کامل تر از دیگران است.

فصل، در فضیلت بیداری شب

باقی ماند بر ذمۀ ما بیان دو فقره دیگر از حدیث شریف که می فرماید:

جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبُكَ؛ وَ اتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ.

جناب مولی امیرالمؤمنین (ع) در این کلام مبارک قرین اعمال قلبیه و تفکرات منبیه و تقوای پروردگار، بیداری شب و تجافی از فراش را برای عبادت قرار داده است و این دلیل بر کمال فضیلت و اهمیت آن است.

چنانچه در احادیث شریفه از این عمل شریف خیلی تمجید شده و سیرۀ ائمۀ هدی و مشایخ عظام و علماء اعلام، بر مواظبت بر آن بوده؛ بلکه بیداری در آخر شب را با قطع نظر از عبادت اهمیت می دادند.

در کتاب وسائل الشیعه که اعظم کتب امامیه و مدار مذهب و مرجع علما و فقها است، ۴۱ حدیث در فضل آن و چندین حدیث بر کراهت ترک آن ذکر فرموده و باز حواله به سابق و لاحق می فرماید و البته احادیث در کتب ادعیه و غیره بیش از حد احصاست.

فصل در بیان تقوی

بدان که تقوی از وقایه به معنی نگهداری است .

در عرف و لسان اخبار، عبارت است از حفظ نفس از مخالفت اوامر و نواهی حق و متابعت رضای او و کثیراً استعمال شود در حفظ بلیغ و نگاهداری کامل نفس از وقوع در محظورات به ترک مشتههات.



حدیث سیزدهم کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» فَقَالَ: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضٍ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا».

علی بن سوید گوید: پرسش کردم حضرت موسی بن جعفر (ع) را از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ». پس فرمود: «توکل بر خدا را درجاتی است. از آن‌ها این است که توکل کنی بر خدا در کارهای خودت، تمام آن‌ها؛ پس آنچه کرد به تو، بوده باشی از او خشنود. بدانی همانا او منع نکند تو را نیکویی و فضل را؛ و بدانی همانا فرمان در آن مر او راست. پس، توکل کن بر خدا به واگذاری آن به سوی او و اعتماد کن به خدا در آن‌ها و غیر آن‌ها».

کافی ج ۲ ص ۶۵

فصول:

فصل در بیان معانی توکل و درجات آن

بدان که از برای توکل معانی متقاربه ای با تعبیرات مختلفه نمودند به حسب مسالک مختلفه:

چنانچه صاحب منازل السائرین فرماید:

«التَّوَكُّلُ كَلَّةُ الْأَمْرِ كُلِّهِ إِلَى مَالِكِهِ وَالتَّعْوِيلُ عَلَى وَكَالَتِهِ»؛ یعنی «توکل واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است بر وکالت او»؛ و بعض عرفا فرمودند:

«التَّوَكُّلُ طَرِخُ الْبَدَنِ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ بِالرَّبُّوبِيَّةِ»؛ یعنی «توکل، انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پرورندگی»؛

یعنی صرف قوای بدن را درراه اطاعت حق و تصرف ننمودن در امور و واگذار نمودن آن‌ها را به پروردگار.

و بعضی گفته‌اند:

«التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ انْقِطَاعُ الْعِبَادَةِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُلُهُ مِنَ الْمُخْلُوقِينَ»؛ یعنی «توکل بر خدا، بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آن‌ها». بالجمله، معانی مذکوره متقارب در معنی هستند و بحث در مفهوم لزومی ندارد و آنچه گفتنی است آن است که از برای آن درجات مختلفه است به حسب اختلاف مقامات بندگان و چون علم به درجات توکل مبتنی است بر علم به درجات عباد در معرفت ربوبیت حق جل جلاله، ناچار ذکری از آن در میان آریم. پس، بدان که یکی از اصول معارف که مقامات سالکین بدون حاصل نشود، علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدس است در امور و ما وارد در این بحث از وجهه علمی نشویم؛ زیرا که مبتنی است بر تحقیق جبر و تفویض و آن با وضع این اوراق مناسبتی ندارد و فقط بیان درجات مردم را در معرفت به آن می‌نماییم. پس، گوییم که مردم در معرفت ربوبیت ذات مقدس بسی مختلف و متفاوت‌اند.

عامه موحدین حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیاء می‌دانند و تصرف او را محدود می‌دانند و احاطه ربوبیت را قائل نیستند.

این‌ها به حسب لقلقه لسان گاهی می‌گویند مقدر امور حق است و همه چیز در تحت تصرف اوست و هیچ موجودی بی‌اراده مقدسه او موجود نشود؛ ولی صاحب این مقام نیستند؛ نه علماً و نه ایماناً و نه شهوداً و وجداناً.

این دسته از مردم که ما خود نیز گویی داخل آن‌ها هستیم، علم به ربوبیت حق تعالی ندارند و توحیدشان ناقص و از ربوبیت و سلطنت حق محجوب‌اند به اسباب و علل ظاهره و دارای مقام توکل که اکنون سخن در آن است، نیستند جز لفظاً و ادعائاً و لهذا در امور دنیا به هیچ‌وجه اعتماد به حق نکنند و جز به اسباب ظاهره و مؤثرات کونی به چیز دیگر متشبث نشوند و اگر گاهی در ضمن توجهی به حق کنند و از او مقصدی طلبند، یا از روی تقلید است یا از روی احتیاط است؛ زیرا که ضرری در آن تصور نکنند و احتمال نفع نیز می‌دهند؛ در این حال راحه ای از توکل در آن‌ها هست؛ ولی اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، به‌کلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند و اینکه گویند توکل منافات دارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است؛ بلکه مطابق برهان و نقل است؛ ولی احتجاب از ربوبیت و تصرف او و مستقل شمردن اسباب منافی توکل است.

این دسته از مردم که در کارهای دنیایی هیچ تمسک و توکلی ندارند، راجع به امور آخرت خیلی لاف از توکل زنند! در هر علم و معرفت یا تهذیب نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند و سستی و تنبلی نمایند، فوراً اظهار اعتماد بر حق و فضل او و توکل بر او نمایند.

می‌خواهند بدون سعی و عمل با لفظ خدا بزرگ است و متوکلیم به فضل خدا درجات آخرتی را تحصیل کنند! در امور دنیا گویند سعی و عمل و توکل با اعتماد به حق منافات ندارد و در امور آخرت سعی و عمل را منافی با اعتماد به فضل حق و توکل بر او شمارند. این نیست جز از مکائد نفس و شیطان؛ زیرا که این‌ها نه در امور دنیا و نه در امور آخرت متوکل‌اند و در هیچ‌یک اعتماد به حق ندارند؛ لکن چون امور دنیوی را اهمیت می‌دهند، به اسباب متشبث می‌شوند و به حق و تصرف او اعتماد نکنند و به‌عکس کارهای آخرت را چون اهمیت نمی‌دهند و ایمان حقیقی به يوم معاد و تفاصیل آن ندارند، برای آن عذری می‌تراشند.

گاهی می‌گویند خدا بزرگ است، گاهی اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعین می‌کنند، باینکه تمام این اظهارات جز لقلقه لسان و صورت بی‌معنی چیز دیگر نیست و حقیقت ندارد. طایفه دوم اشخاصی هستند که یا با برهان یا با نقل معتقد شدند و تصدیق کردند که حق تعالی مقدر امور است و مسبب اسباب و مؤثر در دار وجود و قدرت و تصرف او محدود به حدی نیست. این‌ها در مقام عقل توکل به حق دارند، یعنی ارکان توکل پیش آن‌ها عقلاً و نقلاً تمام است؛ ازاین جهت خود را متوکل دانند و دلیل بر لزوم توکل نیز اقامه کنند؛ زیرا که ارکان توکل را ثابت نمودند و آن چند چیز است:

یکی آنکه حق تعالی عالم به احتیاج عباد است، یکی آنکه قدرت دارد به رفع احتیاجات، یکی آنکه بخل در ذات مقدسش نیست، یکی آنکه رحمت و شفقت بر بندگان دارد؛ پس لازم است توکل کردن بر عالم قادر غیر بخیل رحیم بر بندگان؛ زیرا که قائم به مصالح آن‌ها می‌شود و نگذارد از آن‌ها فوت شود مصلحتی؛ گرچه خود آن‌ها تمیز ندهند مصالح را از مفساد.

این‌ها که ذکر شد در صورتی است که قلب واقع باشد در مقام کثرت افعالی و الا از مقام توکل بگذرد و خارج از مقصود گردد. پس، معلوم شد که توکل را درجاتی است و شاید درجه‌ای را که حدیث شریف متعرض شده است توکلی است که در طایفه دوم باشد؛ زیرا که مبادی آن را علم قرار داده و شاید اشاره به درجات دیگر که در اعتبار دیگر است باشد؛ زیرا که از برای توکل درجات دیگری به تقسیم دیگر است.

فصل در بیان فرق بین توکل و رضا

بدان که مقام رضا غیر از مقام توکل است؛ بلکه از آن شامخ‌تر و عالی‌تر است؛ زیرا که متوکل طالب خیر و صلاح خویش است و حق تعالی را که فاعل خیر داند، وکیل کند در تحصیل خیر و صلاح و راضی فانی کرده است اراده خود را در اراده حق و از برای خود اختیاری نکند؛ چنانچه از بعض اهل سلوک پرسیدند:

«مَا تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ لَا أُرِيدَ»، مطلوب او مقام رضا بود.

اما در حدیث شریف که فرموده است:

«فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا»؛

مقصود از آن، مقام رضا نیست؛ و لهذا دنبال آن فرمود:

بدانی که حق تعالی هرچه می‌کند خیر و فضل تو در آن است.

گویی حضرت خواسته است در سامع ایجاد مقام توکل فرماید؛ لهذا از برای آن مقدماتی ترتیب داده است و

اول فرموده:

«تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا»

و پس از آن فرموده است:

«وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ».

البته کسی که بداند حق تعالی قادر است بر هر چیز و خیر و فضل او را از دست ندهد، مقام توکل برای او حاصل شود؛ زیرا که دو رکن بزرگ توکل همان است که ذکر فرموده و دو رکن یا سه رکن دیگر را برای وضوح آن ذکر نفرموده.

پس، نتیجه از مقدمات مذکوره و مطویه معلومه حاصل شود که هر چه حق تعالی کند، موجب خشنودی و رضایت است؛ زیرا که خیر و صلاح در آن است.

فصل در فرق بین تفویض و توکل و ثقه

بدان که تفویض نیز غیر از توکل است؛ چنانچه ثقه غیر از هر دو است و ازاین جهت آن‌ها را در مقامات سالکان جداگانه شمرده‌اند.

خواجه فرماید:

«التَّفْوِضُ أَلْطَفُ إِشَارَةٍ وَأَوْسَعُ مَعْنَى مِنَ التَّوَكُّلِ».

ثم قال: التَّوَكُّلُ شُعْبَةٌ مِنْهُ؛

یعنی تفویض لطیف‌تر و دقیق‌تر از توکل است؛ زیرا که تفویض آن است که بنده حول و قوت را از خود نبیند و در تمام امور خود را بی‌تصرف داند و حق را متصرف؛ اما در توکل چنان نیست؛ زیرا که متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصرف و جلب خیر و صلاح. تفویض اوسع است و توکل شعبه‌ای است از آن؛ زیرا که توکل در مصالح است به خلاف تفویض که در مطلق امور است؛ و نیز توکل نمی‌باشد مگر بعد از وقوع سبب موجب توکل؛ یعنی امری که در آن توکل می‌کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر (ص) و اصحابش در حفظ از مشرکین وقتی که گفته شد به آن‌ها:

«إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»

(سوره آل عمران آیه ۱۷۳)

اما تفویض قبل از وقوع سبب است؛ چنانچه در دعای مروی از رسول خدا (ص) است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَ قَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ».

گاهی بعد از وقوع سبب است؛ مثل تفویض مؤمن آل فرعون.

اینکه ذکر کردم محصل ترجمه شرح عارف معروف، عبدالرزاق کاشانی است از کلام جناب عارف کامل، خواجه عبدالله با مختصر تفاوت و اختصار و کلام خواجه نیز دلالت بر آن دارد؛ لیکن در بودن توکل شعبه‌ای از تفویض، نظر است و در اعم شمردن تفویض را از توکل مسامحه واضحه است و نیز دلیل نیست بر آنکه توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست و اما در حدیث شریف که فرمود:

«فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضٍ ذَلِكَ إِلَيْهِ».

تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش؛ لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می‌داند، حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تفویض و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تو نیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است.



حدیث چهاردهم کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ أَوْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ قَالَ: «كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِإِبْنِهِ خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتُهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورُ خِيفَةٍ وَنُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا».

راوی گوید: گفتم به حضرت صادق (ع) چه چیز بود وصیت لقمان؟ ایشان (ع) گفت: بود در آن شگفت‌ها؛ و عجب‌تر چیزی که بود در آن این بود که گفت مر پسر خویش را: «بترس خدای عزّ و جلّ را ترسیدنی که اگر آورده باشی به طاعت جن و انس، هرآینه عذاب کند تو را و امیدوار باش خداوند را امیدی که اگر آورده باشی او را به گناه‌های جن و انس، هرآینه بیامرزد تو را. پس از آن گفت حضرت صادق (ع): بود پدرم که می‌گفت: همانا نیست بنده مؤمنی مگر در دل او دو نور است: «نور ترس و نور امید. اگر کشیده شود این، افزون نشود بر این؛ و اگر کشیده شود این، افزون نیاید بر این.

کافی ج ۲ ص ۶۷

راوی گوید: گفتم به حضرت صادق (ع) «یک دسته از مردم‌اند که به جای می‌آورند معصیت‌ها را و گویند ما امیدواریم و همیشه چنین هستند تا بیاید آن‌ها را مرگ. ایشان (ع) فرمود: آن‌ها قومی هستند مایل شده‌اند از اعتدال به آرزوهای بی‌جا. دروغ می‌گویند، راجی نیستند. همان کسی که امید داشته باشد چیزی را، طلب نماید و کسی که ترسناک باشد از چیزی، فرار کند از آن».

پس، بنده اگر زمین دل را از خارهای اخلاق فاسده و سنگ و شوره‌های معاصی پاک نمود و بذر اعمال را در او کشت و به آب صافی علم نافع و ایمان خالص آن را آبیاری کرد و از مفسدات و موانع، مثل عجب و ریا و امثال آن‌ها که به منزله علف‌هایی است که مانع از سبز شدن زراعت است، خالص نمود، پس از آن به انتظار فضل خدا نشست که حق تعالی او را ثابت نگه دارد و عاقبت او را ختم به خیر فرماید، این رجا مستحسن است؛ چنانچه حق تعالی فرماید: «إِنَّ الْأَذْيَنَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجْهَهُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ» (سوره بقره آیه ۲۱۸)؛ یعنی «آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند، آن‌ها امیدوار رحمت خداوند هستند».

فصل در لَمَّتِ موازنه خوف ورجا

در ذیل این حدیث شریف مذکور است که خوف ورجا نباید یکی بر دیگری رجحان داشته باشد. چنانچه در مرسله ابن ابی عمیر از حضرت صادق (ع) نیز به همین مضمون وارد است و انسان وقتی که کمال نقص خود را از قیام به عبودیت ملاحظه کرد و دقت و ضیق راه آخرت را تفکر نمود، خوف در او حادث شود به اعلی درجه و وقتی ملاحظه ذنوب خود را نمود، تفکر در حال مردمی کرد که عاقبت امر بی‌ایمان و عمل صالح از دنیا رفتند و حالشان باینکه در اول امر خوب بود منجر به بدی شد و مبتلا به سوء عاقبت شدند، در او خوف شدید شود. در حدیث شریف کافی از حضرت صادق (ع) نقل کند: قال: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَذِرُ مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ عُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَذِرُ مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَلَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ». فرماید حضرت صادق (ع) که «مؤمن بین دو خوف است: گناهی که همانا گذشته و نداند چه معامله کند خداوند در آن و عمری که باقی مانده و نداند چه کسب می‌کند در آن از مهلکه‌ها. پس او صبح نکند مگر ترسناک و اصلاح نکند او را مگر ترس»؛ اما حال خواص و اولیا غیر از آن است که ذکر کرده‌اند؛ زیرا که خوف ورجایی که از مشاهده عظمت و جلال و تجلی اسماء لطف و جمال در قلب حاصل شود به معاینه امور آخرت زایل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکند؛ بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است و خوف حاصل از عظمت حق از لذاذ روحانیه است و منافات با آیه کریمه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (سوره یونس آیه ۶۲). ندارد. چنانچه با تأمل معلوم شود و آنچه از آن قائل نقل شد که خوف از فضائل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست؛ زیرا که آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آن‌ها بیشتر است.

و الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى جَمَالِهِ وَ جَلَالِهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

چون دست بندگان از ثنا و عبادت ذات مقدس کوتاه بود و بدون معرفت و عبودیت حق، هیچ‌یک از بندگان به مقامات کمالیه و مدارج اخرویه نرسند ـ چنانچه در محل خود پیش علمای آخرت میرهن است و عامه از آن غفلت دارند و مدارج اخرویه را جزاف یا شبه جزاف دانند، تعالی الله عن ذلک علوّاً کبیراً ـ حق تعالی به لطف شامل و رحمت واسعه خود بابتی از رحمت و دری از عنایت به روی آن‌ها باز کرد، به تعلیمات غیبیه و وحی و الهام به‌توسط ملائکه و انبیا و آن باب عبادت و معرفت است. طرق عبادت خود را بر بندگان آموخت و راهی از معارف بر آن‌ها گشود تا رفع نقصان خویش حتی‌الامکان بنمایند و تحصیل کمال ممکن بکنند و از پرتو نور بندگی هدایت شوند به عالم کرامت حق و به روح و ریحان و جنت نعیم، بلکه به رضوان الله اکبر رسند.

پس، فتح باب عبادت و عبودیت یکی از نعمت‌های بزرگی است که تمام موجودات رهین آن نعمت‌اند و شکر آن نعمت را نتوانند کنند؛ بلکه هر شکری فتح باب کرامتی است که از شکر آن نیز عاجزند.

فصل در فرق بین رجا و غرور

ولی ای عزیز ملتفت باش که رجا را از غرور تمیز دهی. ممکن است اهل غرور باشی و گمان کنی اهل رجا هستی و تمیز آن از مبادی آن سهل است. ببین این حالتی که در تو پیدا شده و بدان خود را راجی می‌دانی از تهاون به اوامر حق و کوچک شمردن حق و اوامر او پیدا شده، یا از اعتقاد به سعه رحمت و عظمت آن ذات مقدس؟ و اگر تمیز آن نیز مشکل است، از آثار می‌توان تمیز داد؛ اگر عظمت حق در دل باشد و قلب مؤمن به احاطه رحمت و عطای رحمت و عطای آن ذات مقدس باشد، قیام به اطاعت و عبودیت می‌کند؛ چون تعظیم و عبادت عظیم و منعم از فطریات است و تخلف‌ناپذیر است؛ پس اگر با قیام به وظایف عبودیت وجد و جهد در طاعت و عبادت، اعتماد به اعمال خود نداشته باشی و آن‌ها را به چیزی نشمری و امید به رحمت حق و فضل و عطای او داشته باشی و خود را به واسطه اعمال خود مستوجب هر دم و لوم و سخط و غضب بدانی و تکیه‌گاه تو رحمت وجود جواد علی الاطلاق باشد، دارای مقام رجا هستی و شکر خدای تبارک و تعالی کن و از ذات مقدس بخواه که آن را در قلب تو محکم کند و مقام بالاتر از آن را به تو عنایت فرماید و اگر خدای نخواستہ متهاون به اوامر حق بودی و بی‌اهمیت و ناچیز شمردی فرموده‌های ذات اقدس را؛ بدان که آن غرور است که در دل تو پیدا شده از مکائد شیطان و نفس اماره تو.

اگر ایمان به سعه رحمت و عظمت داشتی، اثری از آن نمایان بود در تو. مدعی که عملش مخالف با دعوایش باشد خود مکذب خود است. شاهد بر این کلام در احادیث معتبره بسیار است: کافی باسناده عنه عَنْ إِبْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

«قُلْتُ لَهُ قَوْمٌ يَغْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَرْجُوا فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِي كَذَّبُوا لَيْسُوا بِرَاجِينَ إِنَّ مِنْ رَجَا شَيْئًا ظَلَبَهُ وَ مِنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ»؛

شرح: این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه خوف ورجا هر دو باید به مرتبه کمال باشد؛ و یأس از رحمت و ایمنی از مکر به‌کلی ممنوع است؛ چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت کرده و کتاب کریم تخصیص بر آن فرماید. دیگر آنکه باید هیچ‌یک بر دیگری رجحان نداشته باشد و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل، بیان آن و دیگر مناسبات حدیث شریف را می‌نماییم.

فصول:

فصل در بیان انسان عارف را دو نظر است

بدان که انسان عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب جل و علا دارای دو نظر است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه‌رویی کائنات که در این نظر علماً یا عیناً بیاید که سرتاپای ممکن در ذل نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرورفته ازلاً و ابداً و به‌هیچ‌وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی‌آبرویی محض و ناقص علی الاطلاق است؛ بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن؛ و الا نقص و فقر و احتیاج، فرع شیئیت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلائق از خود چیزی نیست.

دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعه عنایت و لطف او. می‌بیند این‌همه بساط نعمت و رحمت‌های گوناگون که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است، بی‌سابقه استعداد و قابلیت است؛ ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی استحقاق؛ نعم او ابتدایی و غیر مسبوق سؤال است؛ چنانچه حضرت سید الساجدین زین‌العابدین (ع) در ادعیه صحیفه و غیر آن مکرر اشاره فرموده‌اند بدین معنی؛ پس رجا او قوت گیرد و امیدوار به رحمت حق گردد. کریمی که کرامت‌های او به محض عنایت و رحمت است و مالک الملوکی که بی‌سابقه سؤال و استعداد به ما عنایتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه‌ای از آن عاجز و قاصر است و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن افزونی نیاورد، بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را و منع آن ذات اقدس از عصیان، برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوه است.

فصل در قصور ممکن از قیام به عبادت حق

پس، بدان که حق تعالی را احدی از مخلوق نتواند به سزا عبادت کند؛ زیرا که عبادت، ثنای مقام آن ذات مقدس است و ثنای هرکسی فرع معرفت به اوست و چون دست آمال بندگان از عزّ جلال معرفت ذات او به حقیقت کوتاه است، پس به ثنای جمال و جلال او نیز نتواند قیام کرد؛ چنانچه اشرف خلائق و اعراف موجودات به مقام ربوبیت اعتراف به قصور فرماید و عرض کند: «مَا عِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»؛ و جمله دوم به‌منزله تعطیل است برای جمله اول. و قال: «أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»؛ پس، قصور ذاتی حق ممکن است و علو ذاتی مخصوص ذات کبریایی جلّ جلاله.



حدیث پانزدهم کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)

عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْتَّائِبُونَ ثُمَّ الْأَمْتَلُ فَلَا مَثْلَ وَإِنَّمَا يُتَبَلَّى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِلْمُؤْمِنِ وَلَا عُقُوبَةً لِّلْكَافِرِ وَمَنْ سَخَفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ وَأَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَلَّتَّقِي مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ».

سماعه از حضرت صادق (ع) حدیث کند که گفت: همانا در کتاب علی (ع) است اینکه «همانا سخت ترین مردم از حیث بلا، پیغمبران اند؛ پس جانشینان آن ها؛ پس نیکوتر پس نیکوتر؛ و همانا چنین است که مبتلا می شود مؤمن به اندازه کارهای نیکویش؛ پس کسی که درست باشد دین او و نیکو باشد کار او، سخت گردد بلای او و این برای آن است که خدای تعالی قرار نداده است دنیا را ثواب از برای مؤمنی و نه سزا برای کافری و کسی که تنگ است دینش و ضعیف است عقلش، کم باشد بلایش و همانا بلا تندتر است به سوی مؤمن پرهیزگار، از باران به سوی آرامگاه زمین».

کافی ج ۲ ص ۲۵۹

فصول:

فصل در بیان معنی امتحان و نتیجه آن و چگونگی نسبت آن به

ذات مقدس حق تعالی

بدان که نفوس انسانی در بدو ظهور و تعلق آن به ابدان و هیوط آن به عالم ملک در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه، بلکه در جمیع ادراکات و فعلیات، بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق جل و علا و ادراکات ضعیفه جزئییه اول در او پیدا شود؛ از قبیل احساس لمس و حواس ظاهره دیگر الأُخس فالأُخس؛ و پس از آن ادراکات باطنیه نیز به ترتیب در او حادث گردد؛ ولی در جمیع ملکات باز بالقوه باشد و اگر در تحت تأثیراتی واقع نشود، به حسب نوع ملکات خبیثه، در او غالب شود و متمایل به زشتی و ناهنجاری گردد؛ زیرا که دواعی داخلیه از قبیل شهوت و غضب و غیر آن او را طبعاً به فجور و تعدی و جور دعوت کند و پس از تبیت آن ها به اندک زمانی حیوانی بس عجیب و شیطانی بی اندازه غریب گردد و چون عنایت حق تعالی و رحمتش شامل حال فرزند آدم در ازل بود، دو نوع از مربی و مهذب به تقدیر کامل در او قرارداد که آن دو به منزله دو بال است از برای بنی آدم که می تواند به واسطه آن ها از حسیض جهل و نقص و زشتی و شقاوت به اوج علم و معرفت و کمال و جمال و سعادت پرواز نماید و خود را از تنگنای ضیق طبیعت به فضای وسیع ملکوت اعلی رساند و این دو یکی مربی باطنی که قوه عقل و تمیز است و دیگر مربی خارجی که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می باشند. این دو هیچ کدام بی دیگری انجام این مقصد ندهند؛ چه که عقل بشر خود نتواند کشف طرق سعادت و شقاوت کند و راهی به عالم غیب و نشئه آخرت پیدا کند و هدایت و راهنمایی پیغمبران بدون قوه تمیز و ادراک عقلی مؤثر نیفتد.

و در کافی شریف، در باب تمحیص و امتحان، ابن ابی یعفور از حضرت صادق (ع) نقل کند که قال:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يُمَيَّرُوا وَ يُعَزَّلُوا وَ يُسْتَخْرَجَ فِي الْأَعْزَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ»؛ فرمود:

«لا بد است از برای مردم از اینکه خالص شوند و امتحان کردند و تمیز داده شوند و غربال شوند و استخراج شود در غربال خلق بسیاری».

فصل در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین

بدان که پیش از این مذکور شد که هر عملی که از انسان صادر می شود، بلکه هر چه در ملک بدن واقع شود و متعلق ادراک نفس شود، از آن یک نحو اثری در نفس واقع شود؛ چه اعمال حسنه باشد یا سیئه که از اثر حاصل از آن ها در لسان اخبار به «نکته بیضاء» و «نکته سوداء» تعبیر شده و چه از سنخ الذایذ باشد یا سنخ آلام باشد.

مثلاً از هر لذتی که از مطعومات یا مشروبات یا منکوحات و جز آن ها انسان می برد، در نفس اثری از آن واقع می شود و ایجاد علاقه و محبتی در باطن روح نسبت به آن می شود و توجه نفس به آن افزون می شود و هر چه در لذات و مشتهیات بیشتر غوطه زند، علاقه و حب نفس به این عالم شدیدتر گردد و رکون و اعتمادش بیشتر

شود و نفس تربیت شود و ارتیاض پیدا کند به علاقه دنیا و هر چه لذایذ در ذائقه اش بیشتر شود، ریشه محبتش بیشتر گردد و هر چه اسباب عیش و عشرت و راحت، فراهم تر باشد، درخت علاقه دنیا برومندتر گردد و هر چه توجه نفس به دنیا بیشتر گردد، به همان اندازه، از توجه به حق و عالم آخرت غافل گردد.

پس، استغراق در بحر لذایذ و مشتهیات قهراً حب به دنیا آورد و حب به دنیا تنفر از غیر آن آورد و وجهه به مُلک غفلت از ملکوت آورد. چنانچه به عکس اگر انسان از چیزی بدی دید و ادراک ناملایمات کرد، صورت آن ادراک در نفس ایجاد تنفر نماید و هر چه آن صورت قوی تر باشد، آن تنفر باطنی قوی تر گردد. چنانچه اگر کسی در شهری رود که در آنجا امراض و آلام بر او وارد شود و ناملایمات خارجی و داخلی بر او رو آورد، قهراً از آنجا متنفر و منصرف شود و هر چه ناملایمات بیشتر باشد، انصراف و تنفر افزون شود.

پس، معلوم شد از این مقدمه که حق تعالی عنایت و الطافش به هر کس بیشتر باشد و مراحم ذات مقدس شامل حال هر کس زیادتر باشد، او را بیشتر از این عالم و زخارف آن پرهیز دهند و امواج بلیات و فتن را بر او بیشتر متوجه فرماید، تا اینکه روحش از این دنیا و زخارف آن منصرف و منزجر گردد و به مقدار ایمانش رو به عالم آخرت رود و وجهه قلبش متوجه به آنجا گردد و اگر نبود از برای تحمل شدت ابتلا مگر همین یک جهت، هرآینه کفایت می کرد و در احادیث شریفه اشاره به این معنی دارد:

محمد بن یعقوب باسناده عن ابی جعفر (ع) قال: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَ يَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الْقَطِيبُ الْمَرِيضَ». حضرت باقر (ع) فرماید:

«همانا خدای تعالی هرآینه تفقد کند مؤمن را به بلا چنانچه تفقد کند مردی عیال خود را به هدیه از سفر و هرآینه پرهیز دهد او را از دنیا، چنانچه پرهیز دهد طیب مریض را».

دیگر از نکات شدت ابتلای بندگان خاص این است که آن ها در این ابتلا و گرفتاری ها به یاد حق افتند و مناجات و تضرع در درگاه قدس ذات مقدس نمایند و مأنوس با ذکر و فکر او گردند.

در حدیث است که جبرئیل کلید خزائن ارض را در حضور خاتم النبیین (ص) آورد و عرض کرد در صورت اختیار آن از مقامات اخروی شما نیز چیزی کم نشود. حضرت برای تواضع از حق تعالی قبول نفرمود و فقر را اختیار فرمود.

فصل در ابتلای انبیاء به امراض جسمانی

محدث بزرگ، مجلسی (ره) فرماید، در این احادیث (یعنی احادیث ابتلاء انبیا که وارد شده از طرق عامه و خاصه) دلالت و واضحه است بر آنکه انبیا و اوصیا در امراض حسیه و بلیات جسمیه، مثل غیرشان هستند؛ بلکه آن ها اولی به آن هستند از غیر، برای بزرگ شدن اجر آن ها که موجب تفاضل در درجات است و این منافات با مقام آن ها ندارد.

فصل در بیان آنکه دنیا، دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست

بدان که این عالم دنیا برای نقص و قصور و ضعفی که در آن است،

نه دار کرامت و جای ثواب حق تعالی است و نه محل عذاب و عقاب است؛ زیرا که دار کرامت حق، عالمی است که نعمت های آن خالص و اختلاط به نعمت ندارد و راحت آن مشوب به تعب و رنج نیست و در این عالم چنین نعمتی امکان ندارد؛ زیرا که دار تراحم است و به هر نعمتی انواع رنج و زحمت و نعمت اختلاط دارد. بلکه حکما گفته اند لذات این عالم دفع آلام است و توان گفت که لذاتش موجب آلام است؛ زیرا که اینجا هر لذتی، در پی رنج و الم و تعبى دارد. بلکه ماده این عالم تعصی دارد از قبول رحمت خالص و نعمت غیر مشوب و همین طور عذاب و زحمت و رنج و تعب این عالم نیز خالص نیست؛ بلکه هر رنج و تعبى محفوف به نعمتی و نعمت هایی است و هیچ یک از آلام و اسقام و رنج و محنت در این عالم غیر مشوب نیست و مواد این عالم تعصی دارد از قبول عذاب خالص مطلق و دار عذاب و عقاب حق داری است که در آن عذاب محض و عقاب خالص باشد.

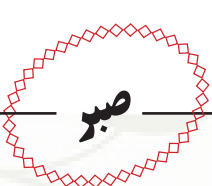
اینجا دار تکلیف و مزرعه آخرت و عالم کسب است و عالم آخرت دار جزاء و سزاء و ثواب و عقاب است. آن ها که متوقع اند که حق تعالی هر کس را که در این عالم مرتکب معصیت و فحشایی شد با ظلم و تعدی به کسی، فوراً جلو او را بگیرد و دست او را منقطع کند و او را قلع و قمع فرماید، غافل از آن هستند که خلاف ترتیب و مخالفت سنة الله جاریه است. اینجا دار امتحان و امتیاز شقی از سعید و مطیع از عاصی است و عالم ظهور فعلیات است؛ نه دار بروز نتایج اعمال و ملکات و اگر نادراً حق تعالی ظالمی را گرفتار کند، می توان گفت از عنایات حق تعالی به آن ظالم است. اگر اهل معصیت و ظلم را به حال خودشان واگذار فرماید استدراج است.

فصل در اینکه شدت بلیات روحیه تابع شدت ادراک است

در ذیل حدیث شریف که می فرماید:

«وَمَنْ سَخَفَ دِينُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ»، چنین ظاهر شود که بلیات، اعم از جسمانی و روحانیه است؛ زیرا که اشخاص ضعیف العقل و کم ادراک به مقدار ضعف عقل و ادراک خود از بلیات روحانیه و ناملایمات عقلیه مأمن اند. به خلاف کسانی که عقلشان کامل و ادراکشان شدید است که به مقدار کمال عقل و شدت ادراک خود، بلیات روحانی آن ها زیاد شود و هر چه ادراکات کامل تر و روحانیت قوی تر باشد، بلیات بیشتر و ادراک ناملایمات افزون گردد و تواند بود که فرموده حضرت رسالت پناه (ص) که فرمود:

«مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوْذِيْتُ»؛ یعنی «اذیت نشد پیغمبری مثل اذیتی که من شدم»، نیز به این معنی برگردد؛ زیرا که هر کس عظمت و جلالت ربوبیت را بیشتر ادراک کند و مقام مقدس حق جل و علا را زیادتر بشناسد، از عصیان بندگان و هتک حرمت آن ها بیشتر متأثر و متألم گردد و نیز هر کس رحمتش و عنایت و لطفش به بندگان خدا بیشتر باشد، از اعوجاج و شقاوت آن ها بیشتر اذیت می شود و البته خاتم النبیین (ص) در این مقامات و سایر مدارج کمالیه از انبیا و اولیا و سایر بنی الانسان کامل تر بوده، پس اذیتش بیشتر و تأثرش بالاتر بوده است.



حدیث شانزدهم کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی (علیه السلام)

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: «إِنَّ الْحَرْ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ إِنْ نَابَتْهُ نَائِيَةٌ صَبَرَ لَهَا وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَفُهِرَ وَ أُسْتُبْدِلَ بِالْيُسْرِ عُسْرًا كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصِّدِّيقُ الْأَمِينُ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) لَمْ يَضُرْ حُرِّيَّتَهُ أَنْ أُسْتُعِيدَ وَفُهِرَ وَأُسِرَ وَلَمْ تَضُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَخَشْتُهُ وَمَا نَالَهُ أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِي لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ لَهُ مَالِكًا فَأَرْسَلَهُ وَرَحِمَ بِهِ أُمَّةً وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تُوجَرُوا».

ابو بصیر گفت: شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) را که می‌گفت: «آزاد، آزاد، آزاد است بر همه احوال خود؛ اگر بیاید او را مصیبتی، صبر کند مر (سختی) آن را و اگر فروکوبیده شود بر او مصیبت‌ها، نمی‌شکند او را گرچه اسیر شود و مقهور گردد و سختی را به آسانی بدل گیرد. چنانچه بود یوسف (علیه السلام) بسیار راستگوی امین که ضرر نرساند آزادی او را اینکه به بندگی گرفته شد و اسیر شد و مقهور گردید و زیان نرساند او را تاریکی چاه و ترس آن و آنچه رسید او را؛ تا آنکه منت گذاشت خدا بر او؛ پس قرارداد جبار متکبر را بنده او، بعد از آنکه مالک بود؛ پس، فرستاد خدا او را (یعنی به پیغمبری) و ترحم فرمود به واسطه او امتی را و همین‌طور صبر دنبال آورد خیر را؛ پس صبر کنید و مهیا کنید خود را بر صبر، تا مزد داده شود».

کافی ج ۲ ص ۸۹

صادق (علیه السلام) رساند: قَالَ: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ»؛ یعنی فرمود: «صبر نسبت به ایمان به مثابه سر است نسبت به بدن؛ پس وقتی رفت سر، جسد برود و همین‌طور وقتی که صبر رفت، ایمان برود».

فصل در درجات صبر

بدان که از برای صبر، به حسب آنچه از احادیث شریفه معلوم می‌شود، درجاتی است و اجر و ثواب آن به حسب درجات آن مختلف است. چنانچه در کافی شریف، سند به حضرت مولای متقیان، امیرمؤمنان (علیه السلام) رساند قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (ص): «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ: فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ؛ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تَحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ؛ وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تَحُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ»؛ یعنی فرمود حضرت امیر (علیه السلام) که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) «صبر سه گونه است: صبر نزد مصیبت است و صبر بر طاعت است و صبر از معصیت؛ پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه برگرداند مصیبت و شدت آن را به نیکویی عزای آن، یعنی با صبر جمیل شدت مصیبت را رد کند، بنویسد خدا برای او سیصد درجه که مابین هر درجه تا درجه دیگر مثل مابین آسمان و زمین است؛ و کسی که صبر نماید بر اطاعت، بنویسد خدا از برای او شش صد درجه که میانه درجه تا درجه دیگر مثل میانه قعر زمین تا عرش است؛ و کسی که صبر کند بر معصیت، بنویسد خداوند برای او نه صد درجه که میانه درجه تا درجه دیگر مثل میانه منتهای زمین تا منتهای عرش است». از این حدیث شریف معلوم می‌شود که صبر در معصیت افضل است از سایر مراتب صبر است.

فصل در بیان درجات صبر اهل معرفت

بدان تا این مقام آنچه ذکر شد، راجع به حال عامه و متوسطین بود؛ چنانچه در اول این فصول اشاره به آن نمودم که صبر را از مقامات متوسطین به شمار آوردند؛ ولی از برای صبر درجات دیگری است که راجع به اهل سلوک و کامل و اولیاست؛ چنانچه از آن «صبر فی الله» است و آن ثبات در مجاهده است و ترک مألوفات و مأنوسات، بلکه ترک خویشتن است در راه محبوب و این راجع به اهل سلوک است. مرتبه دیگر «صبر مع الله» است و آن راجع به اهل حضور و مشاهده جمال است در وقت خروج از جلبات بشریت و تجرد از ملابس افعال و صفات و متجلی شدن قلب به تجلیات اسماء و صفات و توارد واردات انس و هیبت و حفظ نفس از تلونات و غیبت از مقام انس و شهود است.

درجه دیگر «صبر عن الله» است و آن از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند و این اشق مراتب صبر و مشکل‌ترین مقامات است.

نکته اصلی آن عادت دادن نفس و مرتاض نمودن آن است. پس، از تکرار ای عزیز ملول مشو و بدان که تا انسان در قید اسارت نفس و شهوات آن است و سلسله‌های طولانی شهوت و غضب در گردن اوست، به هیچ‌یک از مقامات معنوی و روحانی نائل نمی‌شود و سلطنت باطنیه نفس و اراده نافذه آن بروز و ظهور نمی‌کند و مقام استقلال و عزت نفس که از بزرگ‌ترین مقامات کمال روحانی است، در انسان پیدا نمی‌شود؛ بلکه این اسارت و رقت باعث می‌شود که انسان سرپیچ از اطاعت نفس نباشد در هیچ حال.

فصل در معنای صبر و در بیان آنکه صبر نتیجه حریت از قید نفس است

از نتایج بزرگ و ثمرات عظیمه این حریت و خروج از عبودیت نفس، صبر در بلیات و نوائب است. بر ذمه ماست که بیان معنای صبر را مجملأ و اقسام و ثمرات آن و ارتباط آن را به حریت بنماییم. صبر را چنانچه محقق طایفه حقه و مدقق فرقه محقه، کامل در علم و عمل، نصیرالدین طوسی (قدسه الله نفسه القدوسی)، تعریف نمودند، عبارت از «نگاهداری نفس است از بی‌تابی نزد مکروه»؛ و عارف محقق مشهور در منازل السائرین فرماید: «صبر نگاهداری نفس است از شکایت بر جزع مستور».

بدان که صبر را از مقامات متوسطین محسوب داشتند؛ زیرا مادامی که نفس مصیبات و بلیات را مکروه شمارد و آن را جزع باطنی از آن‌ها باشد، مقام معرفتش ناقص است؛ چنانچه مقام رضای به قضا و خشنودی از توجه بلیات مقام شامخ‌تری است؛ گرچه آن را نیز از مقامات متوسطین محسوب نماییم و همین‌طور صبر در معاصی و بر طاعات نیز از نقصان معرفت به اسرار عبادات و صور معاصی و طاعات است؛ زیرا که اگر کسی حقیقت عبادت را بفهمد و به صوربرزخیه بهیه آن ایمان داشته باشد و همین‌طور به صوربرزخیه موحشه معاصی مؤمن باشد، صبر در این مقامات برای او معنی ندارد؛ بلکه مطلب منعکس می‌شود؛ اگر برای او خوشی و راحتی پیش آمد کند، یا کارش منجر به ترک عبادتی یا فعل معصیتی شود، آن‌ها نزد او مکروه افتد و جزع باطنی او بیشتر باشد از جزع اهل صبر در بلیات و مصیبات.

فصل در نتایج صبر

بدان که از برای صبر نتایج بسیار است که از جمله آن‌ها ارتیاض و تربیت نفس است. اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار و در مشقت عبادات و مناسک و تلخی ترک لذات نفسانیه، به واسطه فرمان حضرت ولی النعم، صبر کند و تحمل مشاق را گرچه سخت و ناگوار باشد بنماید، کم‌کم نفس عادت می‌کند و مرتاض می‌شود و از چموشی بیرون می‌آید و سختی تحمل مشاق بر آن آسان می‌شود و از برای نفس ملکه راسخه نوریه پیدا می‌شود که به واسطه آن از مقام صبر ترقی می‌کند و به مقامات عالیه دیگر نائل می‌شود؛ بلکه صبر در معاصی منشاء تقوای نفس شود و صبر در طاعات منشاء انس به حق گردد و صبر در بلیات منشاء رضا به قضای الهی شود. این‌ها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان است. در احادیث شریفه اهل بیت عصمت (علیهم السلام) ستایش بلیغ از صبر گردیده؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت

فصول:

فصل در بیان آنکه اسارت شهوت منشاء همه اسارت‌ها است

بدان که انسان اگر مقهور در تحت سلطه شهوت و هواهای نفسانیه گردید، رقت و عبودیت و ذلت در او به قدر مقهوریتش در تحت سلطه آن‌ها زیاد شود. معنی عبودیت از کسی، خضوع تام و اطاعت از اوست و انسان مطیع شهوات و مقهور نفس اماره، بنده فرمان بر آن‌ها است و هر چه آن‌ها امر کنند، باکمال خضوع اطاعت کند و در پیشگاه آن‌ها عبد خاضع و بنده مطیع گردد تا کار به جایی رسد که اطاعت آن‌ها را مقدم دارد بر اطاعت خالق سماوات و ارض؛ و بندگی آن‌ها را برگزیند بر بندگی مالک الملوک حقیقی و در این حال عزت و حریت و آزادمردی از قلبش رخت بندد و غبار ذلت و فقر و عبودیت بر چهره قلبش بنشیند و خاضع اهل دنیا گردد و قلبش در پیش اهل دنیا و صاحبان حشمت سجده کند و از برای به دست آوردن مشتهیات نفسانیه خود، از هم نوع ذلت‌ها کشد و خواری‌ها در راه تعمیر بطن و فرج برد و تا اسیر بند شهوت و نفس است، از هیچ‌گونه خلاف شرف و فتوت و حریتی مضایقه نکند و سربه‌زیر بار اطاعت هر کس و ناکس درآورد و از هر ناچیز منت کشد به مجرد احتمال حصول مطلوب پیش او؛ گرچه آن شخص از سایر خلق بی‌ارزش‌تر و پست‌تر باشد و احتمال موهوم باشد. آن‌هایی که بنده دنیا و شهوت خویش‌اند و طوق بندگی هوای نفس را در گردن نهادند، بندگی از هرکسی که دنیا را پیش او سراغ دارند، یا احتمال می‌دهند، می‌کنند و خاضع او می‌شوند و اگر در ظاهر زبان منیت و عفت نفس گشایند، تدلیس محض است و اعمال آن‌ها و اقوال آن‌ها این کلام را تکذیب کنند و این اسارت و رقت از اموری است که انسان را همیشه در زحمت و ذلت و رنج و تعب دارد و انسان باشرف و عزت نفس باید با هر وسیله و جدیت خود را از آن پاک و پاکیزه کند. اگر پرده برداشته شود، معلوم می‌شود که صورت این اسارت در تحت قیود و کند و زنجیرهای شهوات و هواهای نفسانیه چه صورتی است. شاید این سلسله‌ای که طولش هفتاد ذراع است و خدای تعالی از آن اطلاع داده (اشاره به سوره حاقه آیه ۳۲) و آن حبس و غلی که برای ماست، در این دنیا صورت همین اسارت و رقت در تحت فرمان شهوت و غضب باشد. خدای تعالی می‌فرماید: «وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»؛ یعنی «و یافتند آنچه کرده بودند حاضر»؛ و فرماید: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسِبَتْ»؛ یعنی «آنچه به ما می‌رسد در آن عالم، صورت اعمال خود ماست». سلسله‌های پیچ‌درپیچ شهوات و هواها را پاره کن و کند قلب را بشکن و از اسارت بیرون بیا و در این عالم آزادانه زیست کن تا در آن عالم آزاد باشی؛ وگرنه صورت این اسارت‌ها را در آنجا حاضر خواهی دید و بدان که آن طاقت فرساست.

فصل در بیان آنکه انسان در قید اسارت نفس و شهوات به مقامات معنوی نائل نمی‌شود

گرچه مطالبی که در این اوراق است از امور شایعه رایجه و از مکرات باید به شمار آورد، ولی باکی از این تکرار نیست. تذکر نفس و تکرار حق، امر مطلوبی است و از این جهت در اذکار و اوارد و عبادات و مناسک تکرار مطلوب است.



صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حدیث هفدهم کتاب شرح چهل حدیث امام خمینی (ره)

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يُنْسِي مَلَائِكُهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَيُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ أَكْثَمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ وَيُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ أَكْثَمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَا يَسْ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ».

معاویة بن وهب گفت: شنیدم از حضرت صادق (ع) که می فرمود: «وقتی که توبه کند بنده ای، توبه خالص، دوستدار شود او را خداوند؛ پس ستر کند بر او در دنیا و آخرت. پس گفتم: چگونه بپوشاند بر او؟ گفت: به فراموشی اندازد دو فرشته او را آنچه را نوشته اند بر او از گناهان و وحی می فرماید به سوی اعضای او که کتمان کنید بر او گناهان او را و وحی می فرماید به سوی بقعه های زمین که بپوشانید بر او آنچه را عمل می کرد بر شما از گناهان؛ پس ملاقات می کند خدا را زمانی که ملاقات می کند او را و حال آنکه نیست چیزی که شهادت بدهد بر او به چیزی از گناهان».

کافی ج ۲ ص ۲۳۰

حقیقت توبه

بدان که توبه یکی از منازل مهمه مشکله است و آن عبارت است از رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، بعد از آنکه به واسطه معاصی و کدورت نافرمانی نور فطرت و روحانیت، محجوب به ظلمت طبیعت شده. تفصیل این اجمال، اجمالاً این است که نفس در بدو فطرت، خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است؛ چنانچه خالی از مقابلات آن ها نیز هست. گویی صفحه ای است خالی از مطلق نقوش؛ نه دارای کمالات روحانی و نه متصف به اضداد آن است؛ ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمر به انوار ذاتیه است و چون ارتکاب معاصی کند، به واسطه آن در دل او کدورتی حاصل شود و هر چه معاصی بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد تا آنکه یکسره قلب تاریک و ظلمانی شود و نور فطرت منطفی گردد و به شقاوت ابدی رسد. اگر در بین این حالات، قبل از فراگرفتن ظلمت، تمام صفحه قلب را، از خواب غفلت بیدار شد و پس از منزل بقطعه به منزل توبه وارد شد و حظوظ این منزل را به شرایطی که اجمالی از آن در این اوراق ان شاء الله ذکر می شود، استیفا کرد، از حالات ظلمانی و کدورات طبیعی برگشت می نماید به حال نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتیه خود. گویی صفحه ای می شود باز خالی از کمالات و اضداد آن. چنانچه در حدیث شریف مشهور است که: «الْكَاتِبُ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»؛ یعنی «رجوع کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد».

فصول:

فصل در بیان اینکه توبه مفتاح ابواب است

نکته مهمه: [به تأخیر نینداختن توبه]

توفیق به توبه صحیحه کامله، با حفظ شرایط آن، چنانچه ذکر می شود، از امور مشکله است و انسان کمتر می تواند نائل به این مقصد شود؛ بلکه دخول در گناهان، خصوصاً کبائر و موبقات، باعث می شود که انسان را از یاد توبه به کلی غافل می کند و اگر درخت معاصی در مزرعه دل انسانی بارمند و برومند گردید و ریشه اش محکم شد، نتایجی بس ناهنجار دهد که یکی از آن ها آن است که انسان را از توبه به کلی منصرف می کند و اگر گاه گاهی نیز متذکر آن شود، به تسویف و امروز و فردا و این ماه و آن ماه کار را می گذراند و با خود می گوید که در آخر عمر و زمان پیری توبه صحیحی می کنم. غافل از آنکه این مکر با خدا است؛ و الله خیر الماکرین. گمان نکن که پس از محکم شدن ریشه گناهان انسان بتواند توبه نماید، یا آنکه بتواند به شرایط آن قیام نماید. پس بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقص تر و شرایط توبه سهل تر و آسان تر است. انسان در پیری حرص و طمع و حب جاه و مال و طول املش بیشتر است. گیرم که انسان بتواند در ایام پیری قیام به این امر کند، از کجا به پیری برسد و عجل موعود او را در سن جوانی و در حال اشتغال به نافرمانی نرباید و به او مهلت دهد؟ پس ای عزیز، هر چه زودتر دامن همت به کمر بزن و عزم را محکم و اراده را قوی کن و از گناهان،

تا در سن جوانی می باشی یا در حیات دنیایی هستی، توبه کن و مگذار فرصت خداداد از دست برود.

نکته مهمه: [توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی گرداند]

شخص تائب پس از توبه نیز، آن صفای باطنی روحانی و نور خالص فطری برایش باقی نمی ماند. چنانچه صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و بازخواهند جلاد دهند، البته به حالت جلای اولی بر نمی گردد؛ یا ظرف شکسته را اگر اصلاح کنند، باز به حالت اولی مشکل است عود کند؛ خیلی فرق است میانه دوستی که در تمام مدت عمر باصفا و خلوص با انسان رفتار کند، یا دوستی که خیانت کند و پس از آن عذر تقصیر طلب نماید. علاوه بر آن که کم کسی است که بتواند درست قیام به وظایف توبه بنماید. پس، انسان باید حتی الامکان داخل در معاصی و نافرمانی نشود که اصلاح نفس پس از افساد، از امور مشکله است و اگر خدای نخواستہ گرفتاری پیدا کرد، هر چه زودتر درصدد علاج برآید که هم فساد کم را زود می شود اصلاح کرد و هم کیفیت اصلاح بهتر می شود.

فصل در ارکان توبه

بدان که از برای توبه کامله، ارکان و شرایطی است که تا آن ها محقق نشود، توبه صحیحه حاصل نشود. ما به ذکر عمده آن ها که لازم است می پردازیم. یکی از آن ها که رکن رکین اوست، ندامت و پشیمانی است از گناهان و تقصیرات گذشته و دیگر عزم بر برگشت نمودن بر آن است همیشه. این دو در حقیقت محقق اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است و عمده در این باب تحصیل این مقام و تحقق به این حقیقت است و آن، چنان صورت پذیرد که انسان متذکر تأثیر معاصی در روح و تبعات آن در عالم برزخ و قیامت بشود از وجه معقول و منقول. چنانچه پیش اصحاب معرفت مبرهن و در اخبار اهل بیت عصمت (ع) وارد است که از برای معاصی در عالم برزخ و قیامت صورت هایی است به مناسبت آن ها که در آن عالم دارای حیات و اراده هستند و انسان را از روی شعور و اراده انسان را می سوزاند؛ زیرا که آن نشئه، نشئه حیات است. پس، در آن عالم صورت هایی نتیجه اعمال حسنه یا قبیحه ماست که با ما محشور می گردد. پس، انسان عاقل اگر تنبه بر این معانی پیدا کرد و به فرموده های انبیاء و اولیاء (ع) و عرفا و حکما و علما (رضوان الله علیهم) به قدر قول یک نفر طبیب معالج اعتنا کرد، لابد، از معاصی پرهیز می کند و گرد آن ها نمی گردد و اگر خدای نخواستہ مبتلا شد، به زودی از آن منزجر می شود و پشیمان می گردد.

فصل در شرایط توبه

از برای توبه شرایط قبول و شرایط کمالی است که آن ها را به ترتیب مذکور می داریم. عمده شرایط دو امر است، چنانچه عمده شرایط کمال نیز دو امر است و ما در این باب می پردازیم به ذکر کلام شریف حضرت مولی الموالی (ع)؛ زیرا که آن در حقیقت از جوامع کلم و کلام ملوک و ملوک کلام است. روي في نهج البلاغه أن قائلًا قَالَ بِحَضْرَتِهِ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ تُكَالِثُكَ أَثْمُكَ أَ تَذَرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَ هُوَ إِسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سَيِّئَةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا الْكَدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَ الثَّالِثُ أَنْ

تُؤَدِّي إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَبَّغَتْهَا فَتُؤَدِّي حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي تَبَّتْ عَلَى الشَّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَخْرَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذَيِّقَ الْجِشْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ؛ جناب سید جلیل القدر، سید رضی (ع) در نهج البلاغه روایت فرمود که: «همانا گوینده ای در محضر حضرت امیر (ع) گفت: استغفر الله. پس ایشان (ع) فرمود به او: مادرت در عزایت گریه کند؛ آیا می دانی چیست استغفار؟ همانا استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که واقع می شود بر شش معنی: اول آن ها پشیمانی برگزشته است؛ دوم، عزم بر برگشت نمودن است به سوی آن همیشگی؛ سوم، ادا کنی به سوی مخلوق حق آن ها را تا ملاقات کنی خدای سبحان را پاکیزه که نبوده باشد بر تو دنباله ای (یعنی حقی از کسی به عهده تو نباشد)؛ چهارم، آنکه روی آوری به سوی هر فریضه که بر تو است که ضایع کردی آن را؛ پس ادا کنی حق آن را؛ پنجم، روی آوری به سوی گوشتی که روییده شده است بر حرام؛ پس آب کنی آن را به اندوه ها تا بچسبد گوشت به استخوان و روییده شود بین آن ها گوشت تازه؛ ششم، آنکه بچشانی جسم را درد فرمان برداری، چنانچه چشاندی آن را شیرینی نافرمانی».

فصل در نتیجه استغفار

حق تعالی به واسطه غفاریت و سترش، آن ولیده ها را با لعان مستغفر از او منقطع می فرماید و هر یک از موجودات که اطلاع بر حال انسان پیدا کردند، چه از ملائکه و کُتَّابِ صَحَائِفِ جِرائم و چه از زمان و مکان و اعضا و جوارح خود او، آن ها را از آن گناه محجوب می فرماید و همه را انساء می فرماید؛ چنانچه در حدیث شریف اشاره به آن شده است که می فرماید: «يُنْسِي مَلَائِكُهُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ»؛ و ممکن است وحی حضرت حق تعالی به اعضا و جوارح و بقاع ارض به کتمان معاصی که در حدیث شریف است، همین انساء آن ها باشد؛ چنانچه ممکن است فرمان به عدم شهادت باشد و شاید مراد، رفع آثار معاصی از اعضا باشد که به واسطه آن شهادت تکوینی حاصل آید.

فصل در تفسیر توبه نصوح

بدان که در تفسیر توبه نصوح اختلافاتی است که ذکر آن مجملاً در این مقام مناسب است و ما در اینجا اکتفا می نماییم به ترجمه کلام محقق جلیل، شیخ بهایی (قدس الله نفسه).

محدث خبیر، مجلسی (ره) نقل می فرماید که: شیخ بهائی فرموده است که همانا ذکر کرده اند مفسرین در معنی توبه نصوح وجوهی: یکی آنکه مراد توبه ای است که نصیحت کند مردم را؛ یعنی، دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله آن در صاحبش؛ یا آنکه نصیحت کند صاحبش را تا از جای بکند گناهان را و دیگر عود نکند به سوی آن ها هیچ گاه و دیگر آنکه نصوح توبه ای است که خالص باشد برای خداوند؛ چنانچه غسل خالص از شمع را غسل «نصوح» گویند و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آن ها، یا برای آنکه خلاف رضای خدای تعالی هستند؛ نه برای ترس از آتش.



در آینه ادب

آینه تمام نمای خدا علیست
نقشی که زد رقم، قلم ابتدا، علیست
دست خدا، زبان خدا، صورت خدا
در بندگیش، بنده بی انتها علیست
جان رسول و لحم رسول و دم رسول
شیر خدا و شیر رسول خدا علیست
بعد از نبی به هر زن و مرد مومنی
مولا علی، امام علی، مقتدا علیست
ذکر علی به وقت دعا یا محمد است
ذکر نبی به درگاه معبود یا علیست
مولای دیگران، دیگری بود و دیگری
یا رب گواه باش که مولای ما علیست
زیباترین دعا به لب شیعه علی
یا مصطفی محمد یا مرتضی علیست
دانید جای شیعه به روز جزا کجاست؟
سوگند می خورم به خدا هر کجا علیست
نفس رسول، آنکه به جای رسول خفت
تا جان کُند به راه پیمبر فدا، علیست
دشمن به دشمنی خود اقرار می کند
مردی که داشت بازوی خیر گشا علیست
غلامرضا سازگار

بَابُ مُحَمَّدِ بْنِ طَاهِرٍ

۱۰ رجب سالروز (قمری) ارتحال
عالم ربانی حضرت آیت الله
میرزا عبدالکریم حق شناس (ره)

نثار روح مادر حضرت علی اصغر (ع)
و حاج آقا حق شناس (ره) یک حمد و صلوات هدیه بفرمایید

حوزه علمیه آیت الله حق شناس
مدیران: فیلسوف، فقیه، فقیه

برنامه های هفته

بذیرش سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲
حوزه علمیه آیت الله مجتهدی (ره)
حوزه علمیه آیت الله حق شناس (ره)

تحت اشراف حجت الاسلام والمسلمین سید میرهاشم حسینی (ره)

مقطع متوسطه اول - سیکل محل تحصیل: حوزه علمیه آیت الله حق شناس (ره) (امین الدوله - فیلسوف الدوله) شماره تماس جهت کسب اطلاعات بیشتر و مشاوره ۰۲۱۵۵۶۲۳۹۷۵ @hhaghshenas	مقطع متوسطه دوم - دیپلم محل تحصیل: حوزه علمیه آیت الله مجتهدی (ره) شماره تماس جهت کسب اطلاعات بیشتر و مشاوره ۰۲۱۳۳۵۶۴۰۲۴ ۰۹۳۰۴۶۳۹۹۵۸ @hmajtahedi_ir
---	---

این هفته
کلاس های حوزه
مجازی اخلاق برادران
برقرار است.

بذیرش سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲
حوزه علمیه
آیت الله حق شناس (ره)
مقطع سیکل
(پایه هشتم، نهم، دهم)
بازار اول بهار ۱۵ بهمن لغات ۲۴ اسفند
مدیران: فیلسوف، فقیه، فقیه
۰۲۱۵۵۶۲۳۹۷۵
@hhaghshenas

بذیرش سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۲
حوزه علمیه
آیت الله مجتهدی (ره)
مقطع سیکل
(پایه هشتم، نهم، دهم)
بازار اول بهار ۱۵ بهمن لغات ۲۴ اسفند
مدیران: فیلسوف، فقیه، فقیه
۰۲۱۳۳۵۶۴۰۲۴
۰۹۳۰۴۶۳۹۹۵۸
@hmajtahedi_ir